

## حسین - سعادت نوری

## دورنمایی از اوضاع آشفته گذشته

و

## زد و خورد سردار جنگ بختیاری با رضا و جعفر قلی

جعفر قلی خان بختیاری پسرهای متعدد داشت از جمله حسین قلی خان و حاج امام قلی خان که بایکدیگر بر سر ریاست ایل شدیداً رقابت میکردند . پس از اینکه حسین قلی خان ایلخانی به امر ناصرالدین شاه و بدست عمال ظل السلطان در اصفهان خفه شد و اسفندیار خان و حاج علی قلی خان پسرهای او به زندان افتادند بزرگان بختیاری نه فقط به خونخواهی ایلخانی قیام نکردند بلکه به اشاره حاج ایلخانی ( امام قلی خان ) از وقوع این پیش آمد و انجام این امر اظهار خوش - وقتی نمودند .

ظل السلطان در کتاب « تاریخ سرگذشت مسعودی » و حاج علی قلی خان در « تاریخ بختیاری » هر دو به این موضوع اشاره کرده اند . حسین قلی خان ایلخانی دارای پنج فرزند پسر بود به نام اسفندیار خان ( سردار اسعد اول ) و نجف قلی خان صمصام السلطنه و حاج علی قلی خان ( سردار اسعد دوم ) و حاج خسرو خان که ابتدا بهادر السلطنه و بعد سردار ظفر لقب گرفت و یوسف خان امیر مجاهد . از حاج امام قلی - خان هم فرزندان متعددی باقی ماند که از همه معروف تر محمد حسین خان سپهدار و محمود خان هژبر السلطنه و غلامحسین خان سردار محتشم و لطفعلی خان امیر مفخم و نصیر خان سردار جنگ و حاج عباسقلی خان و سلطان محمد خان سردار اشجع و محمد رضا خان سردار فاتح را نام برد .

هنگامی که محمد علی شاه مصمم شد تا با مشروطه طلبان و آزادیخواهان مخالفت و مجلس را منحل کند سردار ظفر و امیر مفتح و سردار جنگ از هواخواهان او بودند .

سردار ظفر با این که بدقول خودش پای محمد علیشاه را بوسیده و نسبت به او سوگند وفا داری یاد کرده بود به اشاره برادرش حاج علی قلی خان ، عهد و پیمان خود را نقض نمود و به طرفداران مشروطه پیوست . ولی امیر مفتح و سردار جنگ تا پایان کار و حتی هنگامیکه محمد علی میرزا به سفارت روسیه پناهنده شد دست از مقاومت برنداشتند و با سوارهایی که در اختیارشان بود به تیراندازی ادامه دادند .

پس از استقرار رژیم مشروطه سردار ظفر و سردار جنگ به جبران مخالفتهای سابق همراه با چند تن دیگر از سردارهای بختیاری مأمور جبهه غرب شدند تا تحت فرماندهی عبدالحسین میرزا فرمانفرما از پیشروی قوای ابوالفتح میرزا سالار الدوله پسر مظفرالدین شاه به طهران جلوگیری کنند .

سردار جنگ به گواهی دوست و دشمن از خوانین رشید و دلاور بختیاری بود و سردار ظفر در کتاب خاطرات خود از رشادتهای او در محاربات همدان و ساوه تعریف و تمجید و ضمناً از اعتیاد و علاقه او به تریاک انتقاد میکند . در گیر و دار جنگ بین المللی اول سردار جنگ در محله باستان منزل امیر مفتح که در آن اوقات به - کمره رفته بود اقامت داشت .

محمد تقی ملك الشعراى بهار خراسانى كه در موقع مهاجرت دستش شكست و از قم به طهران مراجعت نمود مدتی در منزل سردار جنگ و در همین محله باستان تحت سرپرستی او بود .

بقراریکه از مندرجات کتاب « تاریخ احزاب سیاسی » تألیف ملك الشعرا

استنباط میشود در موقوع بیماری او سردار جنگ از شاعر خراسان مراقبت دقیق بعمل آورده است. منزل شخصی سردار جنگ نیز همین محلی بود که فعلا در اختیار بانك توسعه صادرات میباشد و ابتدا متعلق به غلامحسین خان صاحب اختیار بود و بعد در زمان مستشاران بلجیکی به تصرف خزانه داریکل و سپس به ملکیت سردار جنگ درآمد. ساختمان نامبرده از عمارات تاریخی است و مدتی محل تجمع اعضای کلوپ ایران و یک چند هم در اختیار حزب اراده ملی و بعدها شعبه مرکزی بانك بازرگانی ایران بود.

در ۱۳۳۷ ه. ق که میرزا حسن خان وثوق الدوله رئیس الوزرا بود تصمیم به برانداختن نفوذ و قدرت یاغیان محلی اتخاذ شد و عده‌ای برای دستگیری نایب حسین و ماشاء الله خان به کماشان اعزام گردیدند سردار جنگ نیز مأمور سرکوبی رضا جوزدانی و جعفرقلی چرمینی شد که از ۱۳۳۵ در حوزه چهارمحال و اطراف اصفهان به راهزنی و دزدی اشتغال جسته بودند.

مرحوم حاج میرزا حسن خان جابری انصاری مینویسد: رفتار جوزدانی با حاج میرزا محمد علی کلباسی پیش نماز و امام جماعت مسجد حکیم اصفهان ارتباط داشت و بقراریکه میرزا فضل الله خان صدری میگفت بوسیله حاج مشیر الملک فاطمی (سید باقر خان نائینی نیای آقایان مشیر فاطمی) به سردار جنگ پیغام داد که حاضر است چهل هزار تومان بپردازد و تعهد کند که در دوره حکمرانی او رضا جوزدانی بنشیند و دست از غارت و چپاول بردارد ولی سردار زیر بار نرفت و به این پیام ترتیب اثر نداد، البته سردار جنگ نمیتوانست با این پیشنهاد موافقت کند زیرا رضا جوزدانی در این اواخر جسارت و گستاخی را از حد گذرانده و به پولهای بانك شاهی دستبرد زده بود.

رضا و جعفر قلی در اواخر کارشان تا به آنجا بالا گرفت که پیشاپیش آنان در موقع حرکت به تقلید خوانین بختیاری چماق نقره می کشیدند . این گردن کشان نابکار نه فقط از قوافل بازرگانی و مسافرین کاروانها باج راه می گرفتند بلکه به حیل و نیرنگ و ناجوانمردی ممولین و ثروتمندان را دستگیر و پس از اخذ مبلغ هنگفتی مرخص می کردند .

چنانکه جعفر قلی چرمینی حاج عبدالحسین قزوینی را به زندان انداخت و با شکنجه فراوان مبلغ پنج هزار تومان ( توجه کنید پنج هزار تومان به پول آن تاریخ) از او وصول کرد . رضا جوزدانی چون در بحبوحه جنگ جهانی اول با جمعی از مهاجرین و مدعیان آزادیخواهی آشنا و به اوضاع ناگوار حکومت مرکزی در زمان احمد شاه پی برده بود سودای خام درس می بخت و فکر نمی کرد به دست سردار جنگ گرفتار شود .

در کبیر و دار جنگ بین المللی اول محمود میرزا یمین السلطنه حاکم اصفهان رستم خان نامی را با دوست سوار مسلح به حوالی سامان فرستاد تا رضا را دستگیر و روانه اصفهان سازند . اما رستم کاری از پیش نبرد و چون رستم صولت و افندی ... بود زه زده و بیزری از آب درآمد . بعد عده ای سوار نظام روس مأمور دستگیری رضا و جعفر قلی شدند ولی گردنکشان طاغی به جنگ و گریز ادامه دادند و جمع کثیری از سالداتهای روس را به قتل رسانیدند .

رضا با یادآوری این خاطرات و با داشتن سرکردگانی نظیر شجاع همایون دهکردی که سابقاً پیشکار صمصام السلطنه بود و شهباز خان قشقائی و اسمعیل خان باصری هرگز فکر نمی کرد که به جنگ سردار جنگ بیفتد و پس از زد و خورد با بختیارها به وخامت اوضاع پی برد و متوجه شد که ستاره بخت او افول کرده و نفرین ستمیدگان به هدف اجابت رسیده است .

جنگهای رضا و جعفرقلی و اتباع آنان در اسپیدجان و قهدریجان با سردار جنگ و سوارهای بختیاری از جنگ های معروف است و در این زد و خوردها عده زیادی از طرفین کشته شدند. رضا و جعفرقلی ضمن جنگ و گریز با چند نفر از سوارهای زبده به دهات اطراف پناهنده میشدند و وای به حال مالکین و کدخدایانی بود که موجبات پذیرائی و آسایش آنان را فراهم نمی کردند.

دوست دانشمند و بزرگوار آقای امیرقلی امینی مدیر روزنامه «اصفهان» در زیل صفحه ۵۶۲ «فرهنگ عوام» که از تألیفات نفیس ایشان است مینویسد: «موقعی که مرحوم نصیرخان بختیاری (سردار جنگ) در زمان نخست وزیری وثوق الدوله به تعقیب جعفرقلی چرمینی یاغی معروف پرداخت و وی از لنجان بطرف یزد می گریخت نخستین شب فرار خود به حسن آباد از قراء سمیرم سفلی حمله کرد. نگارنده آن موقع موقتاً در قریه مزبور مقیم بود. از نظر اینکه بتوانم مردم آبادی را از شر مظالم سواران جعفرقلی تا حدی محفوظ بدارم او را به منزل خود دعوت و همراهانش را بوسیله کدخدا در خانه سکنته ده سرشکن کردم.

این عمل موجب شد که از غارت شدن خانه روستائیان جلوگیری شود و از تجاوزات اشرار و آتش زدن قریه که قبلاً از طرف «خان» دستور داده شده بود ممانعت بعمل بیاید. آن شب از ناگوارترین ساعات زندگانی من بود زیرا تا صبح بیداری کشیدم و به آن مرد دزد و یاغی می نگریستم که تریاک میکشید و چای میخورد و یا چرت میزد و به اشعار شاهنامه که شجاع همایون شهر کردی برای او میخواند گوش میگرفت. ناگهان گفت يك فال از حافظ بگیر ببینم سرنوشت ما با سردار جنگ چه خواهد بود و نیت کرد و دیوان حافظ را کشود و غزل «سحرم دولت بیدار به بالین آمد» را خواندن گرفت و همین که به این بیت رسید، در هوا چند معلق زنی و جلوه کنی

— ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد ، قیافهٔ جعفرقلی بی اختیار درهم شد و گفت فال خوبی نیست .

یکی از حضار برای خوش آمد او اظهار داشت برخلاف فال بسیار خوبی است زیرا روی سخن شاعر به سردار جنگ است نه به حضرت اشرف . اتفاقاً این فال هم مانند هزارها فال دیگر حافظ به حقیقت پیوست . ظاهراً در همین ایام است که رضا و چند تن از سواران نخبهٔ او به نسیان برزاونه اردستان میگریزند و نسیان سامانی منشی رضا جوزدانی به منزل حاج ملا محمد حسین فائق نسیانی می‌رود . صحبت نسیان و فائق چون هر دو شاعر بودند بیشتر در اطراف شعر و شاعری دور می‌زده است . آن شب نسیان دیوان خطی محتشم کاشانی را که مورد علاقهٔ فائق بوده به عنوان یادگار از فائق مطالبه و فائق هم برای این که از تعدی اتباع رضا جلوگیری کند خواه ناخواه دیوان محتشم را یسادیگاری به او می‌دهد . فائق نسیانی از شعرای دانشمند و بنام اردستان بشمار میرفت و از تلامیذ برجستهٔ او مرحوم سید احمد یزدان بخش است که مقالات فاضلانهٔ او به امضای مستعار « ملاچندر » و « عبدالحمید کاتب » در روزنامه یک ایران به چاپ می‌رسید .

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 کتابخانهٔ علمی و پژوهشی  
 کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران

منزل سردار جنگ در طهران همواره محل تجمع و به اصطلاح عوام باتوق شعرا و نویسندگان و ارباب جراید بود . سردار سفره‌ای گسترده داشت و از واردین باگشاده - روئی و مهربانی پذیرائی بعمل می‌آورد . ایرج میرزا شاعر معروف و ملک الشعرا بهار از اعضای لاینفک محفل انس سردار بودند . سید علی آقا جهادا کبر هم هر وقت به طهران می‌آمد به خوانین بختیاری و بیشتر به منزل سردار جنگ وارد میشد . سید علی آقا جهادا کبر پسر حاج سید جعفر خراسانی است که در اوایل مشروطه روزنامهٔ جهاد

اکبر را در اصفهان منتشر میکرد و بعد وارد دستگاه خوانین بختیاری شد و به توصیه و کمک آنان در عدلیه استخدام گردید و مدتها مدعی العموم استیناف اصفهان بود. در تشکیلات جدید عدلیه از طرف داور وزیر وقت به کار دعوت نشد و بعد هم که تحت فشار هواخواهان جهاد اکبر قرار گرفت چون از علاقه او به مأموریت اصفهان اطلاع داشت ویرا مأمور زنجان کرد.

جهاد از اجرای حکم صادره تهرود و به زنجان نرفت و داور نیز همین موضوع را مستمسک قرار داد و حکم انتظار خدمت او را صادر نمود و آن بیچاره تا پایان عمر به حال انتظار خدمت باقی ماند، جهاد اکبر مدتی در طهران انگل خوانین بود و ستاره اقبال بختیار بها که افول کرد او هم سفیل و سرگردان شد و سرانجام ناگزیر به اصفهان مراجعت نمود و در ۱۹ جمادی الاول سال ۱۳۶۵ زندگی را بدرود گفت و در جنب فاضلان در تخت پولاد اصفهان به خاک سپرده شد.

جهاد اکبر در باده گساری افراط میکرد و پس از این که از نوشابه های الکلی و تریاک نشئه و به گفته خودش تاریخ و روشن میشد به متلک گوئی میپرداخت و به قول اصفهانها کننده بار اهل مجلس میکرد. مرحوم جهاد خیلی قمممع بود و کوشش داشت که با بیانات مقررط و حرکات و سکانات مصنوعی دیگران را مجذوب و یا مرعوب نماید.

ایرج میرزا بهمین سبب دل پری از جهاد داشت و یک شب که عده ای ازار باب قلم و معاریف طهران و اصفهان در منزل سردار جنگ حضور داشتند فی المجلس منظومه ای در ذم جهاد اکبر انشا و انشاد کرد که همه تا مدتی او را احسنت و آفرین گفتند و حتی خود جهاد هم برای اینکه به اصطلاح از رو نرود بادیگران هم آواز شد. زیلا به نقل چند فرد از منظومه ایرج مبادرت میشود:

دی در بساط احرار از التفات سردار  
 تریاک بود بسیار کنیاک بود بـود بیمر  
 هر کس به نشئه‌ای تاخت و ز نشئه کار خود ساخت  
 من هم ز دم به و افور از حد خود فزون تر  
 تریاک سفت دیدم همی بستم و کشیدم  
 غافل از آن که تا صبح آید مرا چه بر سر  
 حقا که . . . ن ما تریاک الدنگ  
 باشد جهاد بسا نفس آن هم جهاد اکبر



جعفر قلی چرمینی خواهر زاده ای داشت به نام علی نقی چی که در قساوت و خونریزی و تجاوز به عرض و ناموس مردم بی نظیر بود . این جوان خونخوار به هر قریه‌ای که پا می‌نهاد به هیچ چیز ابقا نمی‌کرد و به منظور تسکین حس کینه توزی خود گاهی ازدور ، زن بینوای فلک زده‌ای را که در کنار نهر آب به شستشوی لباس و جل و پوس اطفاش سر گرم بود هدف کلوله قرار میداد و همین که تیرش به نشانه اصابت میکرد وزن بدبخت مثل مرغ نیم بسمل در هوا معلق میزد قهقهه کنان بادی به غیب می‌انداخت و به دنبال شکار دیگری میرفت .

دراثنای زد و خورد سردار جنگ و یاغیان محلی مردم بیچاره اطراف اصفهان حکم مرغ زبان بسته ایرا داشتند که هم در عروسی و هم در عزا مورد تعرض قرار می‌گرفتند و سفره مجلسیان را رنگین می‌کنند، در همین اوان سردار جنگ و دار و دسته او با هر کس که سابقه و خرده حساب داشتند او را به اتهام همدستی با اشرار و گردن کشان به زندان می‌انداختند و زندانی بدبخت را به انواع و اقسام شکنجه و آزار می‌کردند . چه بسا



مردم آبرومند که در این گیر و دار از هستی ساقط شدند و چه بسیار بی گناهانی که در نتیجه خصومت و غرض شخصی جان و مالشان به هدر رفت. من این مطالب را مخصوصاً ذکر میکنم تا جوان هائی که تازه دست از قنداق درآورده و دهانشان هنوز بوی شیر میدهد و از اوضاع حسین قلی خان سابق خبردار نیستند کفران نعمت نکنند و قدر نظم و آرامش و امنیت و ثبات اوضاع حاضر را بدانند.

دستگیری رضا و جعفر قلی و اتباع آنان که جنگ و گریز میکردند خالی از اشکال نبود. روزی شنیده شد که چون زد و خورد سردار جنگ و یاغیان محلی بیش از اندازه انتظار بطول انجامید، و این غائله در رأس موعده مقرر که خوانین به وثوق الدوله رئیس الوزای وقت قول داده اند خاتمه نیافته است بختیارها تصمیم گرفته اند که ایل کنان از چهار محال به اصفهان بیایند و سواره و پیاده عازم جنگ شوند و کلک رضا جوزدانی را بکنند.

اگر این تصمیم به مرحله عمل درآمده بود خدا داناست که چه به روزگار اصفهان و اصفهانی می آمد. در اثر شیوع این خبر یا به علل دیگر يك گردان اراقراد پلیس جنوب با چند اراده توب صحرائی در جنگ شرکت و کانون فساد یعنی قلعه قهدریجان را که پناهگاه اشرار بود از هم متلاشی نمودند. پلیس جنوب یا اسپیار يك قوه نظامی بود که انگلیسها در گرما گرم جهانگیری اول در کرمان و اصفهان و فارس دایر نمودند.

يك روز صبح شایع شد که عصر جمعی از سران اشرار را که زنده دستگیر گردیده اند به شهر خواهند آورد. جمعیت کثیری از اهالی اصفهان اعم از زن و مرد و پیر و جوان از حوالی نظنز در طرفین خط سیر اسرای راهزن صف آرائی نمودند. در حدود دو بعد از ظهر بود که خبر رسید چند نفر از اشرار را به دستور سردار جنگ

در ابتدای خیابان دستگرد خیار کج گرفته اند . از جمله کسانی که باین طریق اعدام گردید و به کیفر اعمال سیئه خود رسید لطیف خان پسر میرزا حسین کدخدای سامان بود .

یکی از برادر های لطیف سامانی که لقب معتمد همایون داشت در دستگاه جعفرقلی خان سردار اسعد مشغول خدمت بود و سردار جنگ تعمداً در مجازات لطیف سامانی که از اشرار بنام بود عجله و شتاب کرد تا مبادا سردار اسعد به تقاضای معتمد همایون از او وساطت و شفاعت کند . دستگیر شدگان که در رأس آنها شهباز قشقائی و اسمعیل خان باصری بودند وارد شهر شدند . اسامی اسرا را با خط جلی روی یک برگ کاغذ نوشته و آن برگه را جلوی کلاه هر یک نصب و هر چند نفر را نیز به هم طناب پیچ کرده بودند . پیشاپیش اسرای یاغی دو سه نفر سوار بختیاری با کلاه سفید و شلوار مشکی کشاد و چماق نقره جمعیت را از هم می شکافتند « وزنده باد ایل جلیل بختیاری » میگفتند و از حکومت مر کزی و دولت وغیره اسمی در میان نبود .

از این تاریخ به بعد اصفهان بصورت کشتارگاهی در آمد هر روز چند نفر را بطور دسته جمعی به دار می آویختند . چند روز قبل از فتح قلعه قهدر بیجان جنازه شجاع همایون دهکردی را که در اثنای زد و خورد کشته شده بود به شهر آوردند و برای تماشای مردم و عبرت دیگران در میدان شاه بدار آویختند . شجاع همایون یکی از خدایان ده کرد (شهر کرد فعلی) و قبلاً پیشکار صمصام السلطنه بختیاری بود که بعدها به صف گردن کشان یاغی پیوست .

بعضی عمل سردار جنگ را که چرا جنازه مقتول را به دار آویخته مورد انتقاد قرار داده اند ولی به عقیده این جانب حق با سردار جنگ بود که تصمیم گرفت به این وسیله از ستمپاشی مخالفین و متعرضین شهری و نشر اکاذیب جلوگیری بعمل آورد .

در ضمن زد و خورد سردار جنگ با رضا و جعفرقلی چند نیزه سر از کشته شدگان یاغی را به اصفهان آوردند و بر سر در قیصریه واقع در میدان شاه نصب نمودند تا همدستان شهری اشرار متوجه وخامت اوضاع گردیده از کار شکنی و عملیات مذبحانه خودداری نمایند . پس از انجام این عمل هواخواهان رضا و جعفرقلی شایع کردند که این متعلق به کسانی نیست که سردار جنگ مدعی دستگیری و کشتن آنهاست . سردار جنگ هم ناچار شد که بعدها لاشهٔ مردهٔ معاریف کسانی را که در جنگ کشته میشوند به شهر انتقال و برای اطمینان و رفع هر گونه سوء تفاهم در معرض نمایش عموم قرار دهد .



جعفرقلی چرمینی در اثنای زد و خورد از ناحیهٔ کتف و گردن هدف گلوله قرار گرفت و به همین جهت پس از اینکه قلعهٔ قهدر بجان سقوط کرد و بعضی از اشرار کشته و برخی دستگیر شدند جعفرقلی هم که قبلاً بدون خبر به یکی از دهات اطراف فرار کرده بود به دست سواران بختیاری افتاد . قبل از این که شرح وارد کردن او به اصفهان توضیح داده شود بی‌مناسبت نیست مطالبی که ژنرال سایکس فرماندهٔ پلیس جنوب راجع به این یاغی گردنکش در کتاب خود (تاریخ ایران) نوشته است به نظر خوانندگان برسد . سایکس در جلد دوم تاریخ ایران که بوسیلهٔ مرحوم سید محمد تقی فخر داعی به زبان فارسی ترجمه شده است چنین مینویسد :

« هنگام اقامت افراد پلیس جنوب در اصفهان مسئلهٔ انسداد راه اهواز مطرح مذاکره قرار گرفت یعنی همان راهی که متعلق به کمپانی لینچ و دورتر از سایر طرق مواصلاتی اصفهان و اهواز است . این راه همه جا از خاک بختیاری عبور میکند و حفظ نظم و امنیت آن به عهدهٔ بختیارها میباشد . در حدود شانزده هزار لنگه بار از اهواز از همین راه به مقصد اصفهان فرستاده بودند و بارها تا قهفرخ یعنی آخرین منزلی که

تحت حکومت بختیاریهاست صحیح وسالم رسیده و در آنجا رویهم متراکم شده بود و از ترس جعفرقلی نمیتوانستند بارها را به اصفهان بفرستند. جعفرقلی راه اصفهان و قهفرخ را که در حدود پنجاه میل مسافت دارد بسته بود و عبور و مرور از این راه بواسطه تعرض اشرار به ندرت آنهم بامشکلات فراوان صورت میگرفت. بازرگانان اصفهانی از این حیث فوق العاده ابراز نگرانی میکردند زیرا نه فقط سرمایه آنان را کد مانده بود بلکه بیم آن میرفت که کالاهای محموله که چندین ماه متوالی در صحرای اطراف قهفرخ در معرض برف و باران است خراب و فاسد شود خسارات هنگفتی بیار آورد. از مذاکراتی که میان بازرگانان اصفهان و فرمانده قوای روسیه تزاری بعمل آمد معلوم شد که روسها بواسطه فقد وسایل کافی در این زمینه مداخلاتی نخواهند کرد و تجار شهر چشم امیدشان فقط به قوای اسپیار است که از نظر حفظ منافع بازرگانی ایران وانگلیس اقدام عاجل نماید.

بهین سبب يك دسته از قوای پلیس جنوب ساز و برگ کامل همراه با سه هزار شتر و قاطر به منظور حمل کالاهای مورد سخن فرستاده شد. راه اصفهان و قهفرخ از دره زاینده رود عبور میکنند و خط سیر کاروان را صحرا و زمین هموار و مسطح تشکیل میدهد و عبور از منتها الیه جاده که به قهفرخ امتداد دارد خالی از اشکال نخواهد بود. فرمانده قوای اعزامی صبح روز بعد از ورود به قهفرخ به افراد خود دستور داد تا کالاهای رویهم انباشته شده را حمل و بدون فوت وقت به اصفهان مراجعت کنند. فرمانده مستحفظین کاروان پس از باك کردن جاده ناگاه مصادف شد با جعفرقلی و کارهای او که روی تپه‌های کوتاه واقع در دامنه جبال اطراف راه صف آرائی کرده و برای تعرض و تیراندازی آماده گردیده بودند، لذا دستور داد تا قوای او به اشرار حمله ور شوند و در ضمن امتعه محموله را صحیح وسالم به اصفهان برسانند.

در این زد و خورد موفقیت با قوای اسپیار بود و اشارار پس از این که چند نفر تلفات دادند به کوههای اطراف متواری شدند . «



جمعیت انبوهی از زن و مرد و خردو کلان طرفین جاده ای که از خارج شهر و خیابان نجف آباد به کاخ چهارستون منتهی میشود به صف ایستاده بودند و برای ورود جعفر قلی که سالهای متمادی نعمت آسایش و امنیت را از مردم اصفهان و دهات اطراف سلب کرده بود انتظار میکشیدند .

در این ضمن اخبار گوناگون در میان جمعیت تماشاچی شایع گردید و کسانی که از خارج شهر میآمدند که چهار قد قالبی (روسری) بر سر جعفر قلی بسته و او را سوار یابوی بالائی کرده اند و بهمین وضع مضحك وارد شهر میکنند . این شایعه حقیقت نداشت و چون جعفر قلی از ناحیه کتف و گردن آسیب دیده بود پارچه نازکی بر سر او پیچیده بودند تا زخمهای او ناسور نشود و احياناً التیام پذیرد . جعفر قلی بهمین وضع در حالیکه میرزا غلامی میر غضب معروف سابق اصفهان با آن هیكل چهارشانه و سینه فراخ و سیلپهای کلفت از بنا کوش در رفته قبای قرمز رنگ بر تن کرده و خنجر به کمر بسته و پیشاپیش استر سواری او پیاده و صلانه صلانه و انگرانداز در حرکت بود وارد شهر شد .

جعفر قلی بر سر هر گذر که میرسید صدای هلهله جمعیت در فضا طنین انداز میگردد و مردم کیل میزدند و به اصطلاح بختیاریها کاله میکشیدند . چند روز بعد جعفر قلی در اثر زخمهای گلوله در زندان اصفهان در گذشت لاشه او را به دستور سرداد جنگ برای اثبات حقیقت قضیه و جلوگیری از شیوع اخبار بی اساس يك روز تمام در وسط میدان شاه اصفهان به دار آویختند .

يك هفته بعد رضا جوزدانی سرکرده اشرار یاغی و علینقی چی همان جوان سفاک و خون آشامی را که شمه‌ای از فجایع و جنایات او ضمن سطور گذشته به اطلاع خوانندگان رسید وارد شهر کردند و پس از چند روز هردورا به دار مجازات آویختند درموقع اعدام رضا جوزدانی مرحوم سردار جنگ و میرزا حسن علی خان سراج-الملک یکی از محترمین اصفهان از تالار عمارت عالی قاپو ناظر اجرای مراسم اعدام بودند . در همان اوقات شایع شد که زندانیان راشکنجه فراوان میدهند و بقراریکه قبلاً تذکر داده شد در این میان گروهی بی گناه نیز که با سردار جنگ و اتباع او خرده حساب داشتند از تحمل رنج و عذاب وشکنجه و عقاب بی نصیب نماندند . آقای علی دشتی در کتاب ایام محبس شرحی نوشته که چون مؤید این مدعاست به نقل آن مبادرت میشود :

« من يك وسیله بهتر و مؤثرتری برای معترف ساختن مقصرین میدانم یعنی از اعمال سردار جنگ بختیاری که در اصفهان نسبت به اسرای قهدریجان استعمال میکرد آموخته‌ام .

اولاً ممکن است حلقه آهن را سرخ کرده و در گردن آنها بیندازید . ثانیاً میله‌های آهن را گذاخته و در طول ماهیچه‌های آنها فرو ببرید . ثالثاً در اطراف سر آنها خمیر گذاشته و روغن داغ را در وسط آن بریزید . رابعاً ممکن است بطور عادی سیخ در آتش گذاشته و بدن مقصر را مثل بدن رضاخان جوزدانی داغ کنید همچنانکه آن دزدها بهمین وسایل بسخن آمده و اموال فراوان خود را به سردار جنگ نشان دادند شنیدم کارکنان سردار جنگ برای اقرار آوردن يك نفر از اشرار قهدریجان پای محبوس را روی آتش گذاشته و آنقدر آتش را باد زدند که استخوان پا ترکید . »

این شایعات تاجه اندازه مقرون به حقیقت است والله اعلم به حقایق الامور ولی مثل معروف يك کلاغ و چهل کلاغ و تانبا شد چیز کی مردم نکویند چیزها ، فراموش

نباید کرد .



پس از اینکه رضا و جعفر قلبی دستگیر شدند ملک الشعرا بهار ضمن قصیدای که چند بیت آن ذی‌الانقل می‌شود مساعی سردار جنگ راستود و تلویحاً از او شراب جلفای اصفهان خواست :

وی بوجود تو آب و تاب صفهان	ای رخ میمونت آفتاب صفهان
تا تو شدی مالک الرقاب صفهان	باز شد از قید ظلم کردن مظلوم
گشت نصیر دل خراب صفهان	مقدم آبادی آفرین نصیری
بر رخ اشرار بست باب صفهان	همت سردار جنگ و غیرت احرار
کشن و غریب‌ونده چون سحاب صفهان	بر سر جعفر قلبی کشید سپاهی
چون ز نسیم خزان ذباب صفهان	لشکر دزدان غمی شدند و بجستند
رنگ تهر خون گرفت باب صفهان	از اثر خون خاک خورده اشرار
نگهت خون آید از کلاب صفهان	زین سپس از بس که خون دزد بریزد
سرخ شود رنگ شیخ و شاب صفهان	و ز اثر این سیاست از پس زردی
فر تو با بخت کامیاب صفهان	ای هنری میر بختیار که شد یار
چون ز تو خواهد خدا حساب صفهان	رو که خوش از عهده حساب بر آئی
زردتر از آبی خوشاب صفهان	روی بهار از فراق روی تو گشته است
سرخ شود رویش از شراب صفهان	لیک به حکم حکیم و لطف تو شاید

سردار جنگ دانسته و یا ندانسته به تقاضای ملک الشعرا بهار دایر به فرستادن شراب ترتیب اثر نداد و بهار قطعه‌ی زیر به نظم در آورد و برای جهاد اکبر سابق الذکر به اصفهان فرستاد :

جهادا فراموش کردی مرا ولی از توزین رو دلم تنگ نیست

مدیحی نوشتم به سردار جنگ  
 به پایان آن چامه بد نکته‌ای  
 نفهمید سردار آن نکته را  
 و کردید و دانست و نا کرده ماند  
 ولی از تو انسان دانش پروه  
 که شعرم نفهمیده خوانی به خلق  
 به سردار بر گو که حکم حکیم  
 صفا هان اگر نیست شیراز هست  
 که در وزن و معنی کم از سنگ نیست  
 که هر که آن نداند به فرهنگ نیست  
 اگر لر نفهمد سخن ، سنگ نیست  
 مرا با چنان مهتری جنگ نیست  
 تجاها به این حد خوش آهنگ نیست  
 از این زشت تر در جهان رنگ نیست  
 کم از امر سر تیپ و سرهنگ نیست  
 خدای جهان را جهان تنگ نیست



در ایام حکمرانی سردار چنگ میرزا حسین خان جلاء السلطنه که بعدها جلائی  
 نام خانوادگی او شد نایب الحکومه اصفهان بود .

جلائی فرزند میرزا محمد علی لشکر نویس باشی است و در دوره ششم و دهم و  
 یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از اصفهان و در دوره هفتم از شهرضا به نمایندگی مجلس  
 شورای ملی انتخاب گردید . جلاء السلطنه بعد از غایله شهر یور ۱۳۲۰ مدت کوتاهی  
 شهردار اصفهان بود و چند سال بعد یعنی در ۲۹ آبان ۱۳۲۷ شمسی پس از یک بیماری  
 ممتد و طولانی چشم از جهان پوشید و در تکیه حاج شیخ مرتضی ریزی در تخت فولاد  
 اصفهان به خاک سپرده شد .



غلامرضا خان پسر سردار جنگ که ابتدا اقبال السلطان و بعد سردار بختیار  
 لقب گرفت عفت الملوك دختر میرزا حسن خان مستوفی الممالک را به زوجیت داشت .  
 در ۱۳۳۸ که سردار جنگ حاکم اصفهان بود عفت الملوك در گذشت و اهالی شهر به پاس



خدمات سردار جنك كه اشارار ياغی را قلع و قمع کرده بود و همچنین به احترام مستوفی الممالك كه همه او را آقا خطاب مینمودند و حقاً آقای به تمام معنی بشمار میرفت از جنازه عفت الملوک به تجلیل تمام تشییع کردند .

عفت الملوک در تکیه میرتخت فولاد که آرامگاه اغلب بختیاربهاست به خاک سپرده شد و این مصراع در روی سنگ قبر او نقر گردیده .

ماده تاریخ فوت اوست « شد عفت الملوک به ملک ابد روان »

(۱۳۳۸)

مرحوم محمدعلی مکرم مدیر روزنامه صدای اصفهان و شاعر شوخ طبع حبیب آبادی که معایب اجتماعی را بشدت مورد انتقاد قرار میداد در این مورد چنین نوشته است: « دختر مرحوم مستوفی الممالك عیال مرحوم سردار بختیار که از خوانین محترم بختیاری و پسر مرحوم سردار جنك معروف بود وفات کرد . جلاء السلطنه که نایب الحکومه بود دسته عجیب و غریب مفصلی بازنجیر زن و سینه زن در پشت جنازه دختر مستوفی الممالك به راه انداخت و چهار باغ اصفهان مملو از سینه زن و زننجیر زن شد و علامت و علم و کتل و بیدک زیادی پیشا پیش دسته حرکت میکرد و نوحه خوان میگفت :

عروس سردار جنگز دارد نیا برفت از این جهان خراب بسوی عقبی برفت

اگر این مردم سرگرمیهای مفرحی داشتند این کارها را نمیکردند و شما مردم شرافتمند اصفهان قضاوت کنید که کار نوحه به کجا رسیده بود و نوحه سازها برای چه کارهایی نوحه میساختند . »

غلامرضا خان سردار بختیار بسال ۱۳۲۳ هـ ش . وفات یافت و در جوار قبر همسرش در تکیه مسیر به خاک سپرده شد . در همان اطاقی که آرامگاه این زن وشوهر است

قبر مادر سردار جنگ یعنی حاجیه ماه منظر دختر آقا نجف زراسوند نیز میباشد .  
وفات حاجیه نامبرده در جمادی الثانی ۱۳۴۳ اتفاق افتاده است .



سردار جنگ در انتخابات فرمایشی دوره چهارم از چهارمجال و بختیاری به وکالت مجلس انتخاب گردید و کسبیکه در زمان محمد علیشاه با مجلس و مشروطه مخالف بود و با آزادیخواهان و مشروطه طلبان مجاهده میکرد قدم بعمارت بهارستان نهاد . کویا حاجت به تذکر نباشد که میرزا حسن خان وثوق الدوله رئیس الوزرای وقت در انتخابات دوره چهارم با تمام قوا اعمال نفوذ کرد و درصدد بود که بدست وکلای این دوره قرار از ۱۹۱۹ را به تصویب برساند که خوش بختانه بقول مرحوم سید حسن مدرس و به اصطلاح اصفهانیا «نما سید» . در دوره چهارم میرزا مهدی خان سیدالملک هم که در دستگاه بختیاریها به خدمت اشتغال داشت و مدتی حاکم یزد بود از قمشه ( شهرضا ) بوکالت مجلس انتخاب شد . سیدالملک برادر ارشدالدوله (سردار ارشد بعد) معروف به علی خان کاردی است که در اوایل سلطنت احمدشاه در همان تاریخی که محمد علی میرزا به کمش تپه وارد شده بود به حمایت شاه مخلوع برخاست و باعده ای تر کمین تصمیم به فتح طهران گرفت و تا خوار و ورامین نیز پیشروی کرد ولی در امامزاده جعفر بدست قوای بختیاری و مجاهدین پیرم خان ارمنی کشته شد .

مرحوم سردار جنگ در اواخر ۱۳۰۳ شمسی به بیماری مهلکی مبتلا گردید و پس از چندی از بختیاری به اصفهان رفت و در بیمارستان مرسلین انگلیسی بستری شد و چون مداوای پزشکان معالج افاقه ای نکرد به تجویز چند نفر از اطبای اصفهان روانه آلمان شد . در همان اوقاتی که سردار جنگ عازم آلمان بود استاد سخن مرحوم

وحید دستگردی تصادفاً از طهران به اصفهان رفت . مرحوم وحید میگوید :

« نصیرخان سردار جنگ در دوره دوسال حکمرانی و تسلط بر اصفهان به خردو بزرگ و یتیم و صغیر وزن و مرد ابقا نکرد و بیش از سه چهار کرور تنها خودش از این شهر و توابع آن به غارت برد . البته تا سردار جنگ چهار کرور ببرد کارکنان و عمال وی که بیش از هزار نفر بوده اند لاقلاً چهل کرور اموال مردم را به یغما برده و در نتیجه بیش از هزار کرور خسارت به یک شهر و بلوکات آن وارد آمده است . شاید کسی تصور کند که در آن چه مینگارم را ما عراق بیموده شده برای رفع این توهم بلوک فریدن اصفهان را شاهد میآورم که در دوره سردار جنگ ده پانزده نایب الحکومه در این بکوک رفته اند . »

« پس از مشاهده اوضاع و احوال قریه دستگرد بایک دنیا تأثر و تحسر ناگاه شنبدم سردار جنگ از بختیاری به اصفهان آمده و خیال مسافرت فرنگ دارد برای معالجه درد بی دوائی که جز گیفر خداوند و مکافات دهر چیز دیگری نیست . من از نظر اندرز و نصیحت بنام مظلومین بدبخت و هم از لحاظ رهائی خودش از چنگال کیفر و قهر خداوند مکتوب ذیل را به او نوشتم ولی با این که در موقع خواندن دستش لرزیده و مکتوب از دستش افتاد و رنگ سیاهش از وحشت گاهی سفید و گاهی زرد میشده بخل و شقاوت نکذاشت تا این اندرز طبیبانه را پذیرفته به بدبختی و مرض خود و گرفتاری هزارها مظلوم بی گناه خاتمه بدهد . »

اینک سواد مکتوب

« فدایت شوم پس از تهنیت ورود، چون عارضه بیماری مانع از شرفیابی گردید و نتوانستم حضوراً مطالب خود را عرضه بدارم اینک از راه ارادت به کتابت درمقام بیان حق و حقیقت برآمده و هر چند « که مرغ پند را تلخ است آواز » امیدوارم این

اندرز طبیبانه قبول افتاده و به این نسخهٔ علاج هر گاه رفتار فرمائید شفای عاجل حاصل گردد .

« حضرت سردار در دورهٔ پیری و هنگام هجوم آلام و استقام که الان شما در بحبوحهٔ آن واقفید افراد بشر هر چند سست عقیده و بیداد کیش باشند به یک حقیقت و مبدائی معتقد شده‌ و از راه توبه و انا به در مقام جبران کسرهای پیشینه برآمده و از این راه منحصر در فرد چارهٔ درد و طریق نجات خویشان میجویند . به همین مناسبت من چون شما را با این حال حاضر در ردیف آن اشخاص می بینم طریق حقیقت را بوسیلهٔ این مکتوب نشان داده و میدانم پیری و گرفتاری شما به آلام و اسقام، ایجاب میکند که پند بزرگان حقیقت گوی پیشینه را از انبیا و حکما و شعرا پذیرفته و از استعمال این داروی بی نظیر و این دستور صحیح منحصر بفرد از گرفتاری و آلام و اسقام کنونی نجات خواهید یافت . »

« اینک تشخیص درد و دواى براء الساعه ، خداوند تبارك و تعالی در قرآن مجید میفرماید : ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون ، و مفسرین ربانی در تفسیر این آیه مینگارند . هذا اعظم تعزیه للمظلوم و ابلغ تحذیر للظالم علی مدارج العقوبه ، حکیم نظامی گوید :

سپهر آئینهٔ عدل است و شاید	که هر چ آن از تو بیند و نماید
حذر کن ز آنکه در تیر کمینی	دعای بد کند خلوت نشینی
زنی پیر از نفس‌های جوانه	زند تیری سحر که بر نشانه
چه سودت دارد آنکه بانگ و فریاد	که نفرین مال و جانست داده بر باد

« از آن چه گفته شد مبرهن خواهد گشت که بیماری و کسالت شما جز کیفر ستمکاری در اصفهان چیزی نیست و همان ستم و داغ و شکنجهٔ بندگان ضعیف خدا

است که امروز به شکل دیگر شماراز بون ساخته است. پس از تشخیص درد ، دوا معین و علاج آسان است . شما باید بهروز کار گذشته خود مراجعه کرده و ببینید گرفتاران شکنجهی ظلم شما کیانند ؟ اموال ارامل و ایتمام ، ضیاع و عقار بیوه زنان و فقیران را رد کنید و کسانی را که داغ عذاب و شکنجه از شما کشیده اند راضی و خشنود سازید . یتیمان و بیوه زنانی را که پدر و شوهر آنان به شمشیر ستم شما کشته شده اند بنوازید و حقوق مغضوبه آنان را باز دهید . در این صورت محتاج به مسافرت فرنگ نیستید و فوراً بهبودی و علاج برای شما حاصل خواهد گشت و کر نه هیچ طبیب فرنگی و پزشک اروپائی در مقابل کیفر خدا و انتقام دهر کاری نمیتواند کرد و سفر و معالجه ای که نفرین صد هزار مظلوم در قفا دارد برای شما سودمند نخواهد شد بلکه زیان هم خواهد داشت . تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال . »



سردار جنگ سرانجام بسال ۱۳۱۰ شمسی دور از یار و دیار و در ولایت غربت یعنی در شهر برلن وفات یافت و جنازه او را به نجف اشرف حمل و در آن جا دفن کردند . خدمات سردار جنگ در قلع و قمع رضا و جعفر قلی و اتباع آنان صرف نظر از شکنجه و آزار زندانیان و اعمال ظالمانه ای که در این زمینه به او نسبت می دهند قابل تقدیر و تمجید است .

## پایان

بجان زنده دلان سعدیا که ملک وجود

نیرزد آنکه دلی را ز خود بیازاری